

## بررسی چند مقوله اجتماعی در آثار داستانی احمد محمود

مریم مقدمی، دانشجوی دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت مدرس  
moghaddamimaryam@gmail.com

### چکیده

تحلیل‌های محتوایی آثار داستانی با تکیه بر رویکردهای اجتماعی، یکی از مهم‌ترین ابزارهای شناخت در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و... است. «عشق»، «مذهب»، «اخلاق»، «زنان»، «مرگ» و «پدران» به عنوان چند نمود اجتماعی فرهنگی در این پژوهش مورد بررسی قرار می‌گیرند. حاصل پژوهش نشان می‌دهد که عشق در آثار محمود حضور کمرنگی دارد و روابط زن و مرد صرفاً در شکل روابط جنسی پست و نامشروع است. به مذهب و ابعاد گوناگون آن پرداخته نشده و آن‌جا که مذهب حضور دارد با باورهای خرافی آمیخته است. وجود موارد ضد اخلاقی از جمله انتقادهایی است که بر آثار محمود وارد شده است. برخورد محمود با مرگ شخصیت‌هایش بسیار ساده و بدون پردازش است. حضور زنان در آثار او چشمگیر نیست و در هر جایگاهی که باشند قربانی شرایط اجتماعی می‌شوند. پدران به دلایل مختلف در خانواده نقش و جایگاه مهمی ندارند.

واژگان کلیدی: ادبیات جنوب، احمد محمود، رویکرد اجتماعی، داستان

### مقدمه

داستان و رمان به عنوان رایج‌ترین و پرخواننده‌ترین نوع ادبی، سهم غیر قابل انکاری در به تصویر کشیدن سیمای جامعه نویسنده دارد. رئالیسم به عنوان یکی از مکاتب ادبی براساس به تصویر کشیدن وقایع اجتماعی شکل می‌گیرد. «احمد محمود» از جمله نویسندگان مطرح ادبیات داستانی معاصر است که سهم عمده‌ای در ترسیم سیمای جنوب کشور دارد. او پیرو مکتب رئالیسم است و نویسنده رئالیست، جامعه عصر خود و مسائل و مشکلات آن را موضوع آثارش قرار می‌دهد و به بررسی علل و ریشه‌های مشکلات می‌پردازد. نویسنده رئالیست به دنبال قهرمان عجیب و غریب و حوادث خارق‌العاده و دور از ذهن نیست. «محمود» نیز چون دیگر نویسندگان واقع‌گرا، زندگی مردمی را که می‌شناسد، بیان می‌کند. مردمی که زندگی عادی دارند و حتی به چشم نمی‌آیند. او شکست‌ها، پیروزی‌ها، رنج‌ها، خوشی‌ها، امیدها و آرزوهای مردم اطرافش را به تصویر می‌کشد. نویسنده به درون لایه‌ها و طبقات زیرین پوست اجتماعش نفوذ کرده و علت بی‌عدالتی‌ها، ناکامی‌ها و ستم‌ها را می‌یابد. اگر چه «محمود» در ابتدای کارش به ناتورالیسم روی می‌آورد ولی آنجا هم از ریشه‌ها و علل اجتماعی بدبختی‌های مردم غافل نیست. ناتورالیسم او، ناتورالیسم صرف و محض نیست که زشتی‌ها و پلیدی‌ها را بدون توجه به شرایط اجتماعی آن بیان کند.

شیوه غالب «محمود» در نویسندگی، رئالیسم انتقادی است. چرا که نه تنها واقعیت‌های جامعه خود را بیان می‌کند بلکه در برابر آن‌ها جبهه‌گیری کرده و انگشت اعتراض و انتقاد خود را به سوی اوضاع نابسامان جامعه نشانده می‌گیرد. هر چند عده‌ای رئالیسم «محمود» را اجتماعی می‌دانند ولی باید گفت رئالیسم اجتماعی در تأیید جامعه است و از نویسنده می‌خواهد طوری بنویسد که مردم را راضی و خوش‌بین کند. از طرف دیگر شخصیت‌های رئالیسم اجتماعی یا خوبند یا بدند و شخصیت‌های خوب، جنبه‌ای آرمانی و اساطیری دارند. در حالی که شخصیت‌های «محمود» این‌گونه نیستند. آن‌ها هم کار نیک می‌کنند و هم کار بد و مقایسه آنهاست که رئالیسم انتقادی این نویسنده را می‌سازد.

مقاله حاضر به بررسی چند موضوع مهم اجتماعی در آثار «احمد محمود» پرداخته است. موضوعاتی که کمتر به آن‌ها توجه شده و یا به خوبی بررسی و تحلیل نشده‌اند. هرچند در مقاله پیش رو نیز به علت تنگناها و ظرفیت‌های

پژوهشی نمی‌توان تحلیلی گسترده انجام داد. موضوعات منتخب اجتماعی عبارتند از «عشق»، «مذهب»، «اخلاق»، «مرگ»، «زن» و «پدر». بررسی این عوامل در شناخت هر چه بیشتر فرهنگ مردم جنوب لازم و ضروری است. زیرا عقاید، افکار و ارزش‌های ادبیات جنوب در موضوعات ذکر شده، نهفته است. از طرفی دیگر بررسی این موضوعات ما را بیشتر با افکار و باورهای نویسنده آشنا می‌سازد.

#### اهمیت و پیشینه پژوهش

از آنجا که «احمد محمود» یکی از نمایندگان بلامنزاع ادبیات جنوب کشور است، بررسی و تحلیل مواردی که کمتر به آنها توجه شده است، شناخت همه جانبه تری را از خطه جنوب به دست می‌دهد. مسائل مورد بررسی در این مقاله یا اصلاً در معرض توجه نبوده‌اند و یا به خوبی پرداخت نشده‌اند. درباره «احمد محمود» مقاله‌ها و پایان‌نامه‌های متعددی نوشته شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

مقاله «بررسی جایگاه زنان در داستان‌های کوتاه احمد محمود» از مجید پویان (مطالعات اجتماعی روان‌شناختی زنان، ۱۳۸۹). در این پژوهش جایگاه زنان در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و صرفاً در داستان‌های کوتاه «محمود» مورد بررسی قرار گرفته و به رمان‌های نویسنده توجه نشده است.

پایان‌نامه «ادبیات اقلیمی در آثار احمد محمود و منیرو روانی پور» از میترا احمدی (دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۹۰). در این پایان‌نامه اصلی‌ترین شاخصه‌های ادبیات اقلیمی بررسی و آثار دو نویسنده ارزیابی آماری می‌شود.

مقاله «مقایسه بازتاب فرهنگ عامه در آثار سیمین دانشور و احمد محمود» از نجمه درزی و سید مهدی خیر اندیش (دو فصلنامه فرهنگ و ادبیات عامه، ۱۳۹۳). این پژوهش درصدد است تا مؤلفه‌های فرهنگ عامه و شیوه حضور آنان را در آثار دو نویسنده بررسی و تحلیل کند.

کتاب‌هایی نظیر «حکایت حال: گفتگو با احمد محمود» (لیلی گلستان)، «بیداردلان در آینه: مجموعه میزگردها و گفت‌وگوها درباره نقد آثار احمد محمود» (احمد آقایی) و....

#### روش تحقیق

پژوهش حاضر به روش کتابخانه‌ای و تحلیل محتوا صورت گرفته است. براساس این روش جلوه‌ها و نمودهای گوناگون در هر کدام از موضوعات منتخب، استخراج و تحلیل شده‌اند. مقاله حاضر هرچند با تأکید بر رمان‌های «محمود» (همسایه‌ها، زمین سوخته، درخت انجیر معابد، داستان یک شهر و مدار صفر درجه) نوشته شده، ولی از داستان‌های کوتاه او نیز غفلت نکرده است.

مقاله حاضر در پی پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست که:

- «عشق» و روابط عاشقانه در آثار «محمود» به چه شکلی نمود یافته است؟
- چه تصویری می‌توان از حضور «مذهب»، «اخلاق» و «نکات غیر اخلاقی» در آثار او ارائه داد؟
- برخورد «محمود» با مسأله «مرگ» شخصیت‌هایش چگونه است؟
- چه تحلیلی از حضور «زنان» در آثار «محمود» می‌توان ارائه داد؟ و زنان در آثار او به چند دسته تقسیم می‌شوند؟
- حضور «پدران» در آثار «محمود» چگونه است؟

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که «عشق» در آثار «محمود» به علت درگیری شخصیت‌های داستانی با فقر مادی و تأمین نیازهای معیشتی فرصتی برای بروز نمی‌یابد و روابط احساسی بین دو جنس مخالف در قالب روابطی نامشروع و ناخوشایند تنزل یافته است. «مذهب» نیز جلوه درخشانی ندارد و بیشتر نمودهای آن آمیخته با باورهای خرافی است. از جمله عللی که باعث شده است تا آثار «محمود» مورد انتقاد برخی از منتقدین قرار بگیرد، وجود موارد ضد اخلاقی است. هرچند برخی از صاحب‌نظران وجود مباحث ضد اخلاقی را بازتاب شرایط اجتماعی نویسنده می‌دانند. برخورد «محمود» با مسأله «مرگ» بسیار ساده و بدون حاشیه پردازی است. «زنان» از قربانیان اصلی شرایط نامطلوب

اجتماعی هستند و زندگی‌شان با رنج و مصیبت گره خورده است. به طور کلی نویسنده سیمای تاریکی را از «زنان» در آثارش ارائه می‌دهد. «پدران» غایبان اصلی در زندگی شخصیت‌های آثار «محمود» هستند. آنها به دلایلی نظیر مرگ، مهاجرت برای کار و... در بحرانی‌ترین شرایط خانواده حضور ندارند.

### بحث و بررسی

#### عشق

حضور عشق در آثار «محمود» نه تنها کم‌رنگ است بلکه نگاه به زن به عنوان یکی از پایه‌های روابط عاشقانه، نگاه به یک شیء و ابزار صرفاً جنسی است. در بعضی موارد که احساس می‌شود نویسنده می‌بایست بیشتر به روابط عاشقانه بپردازد، به صورت ابتدایی و گذرا به آن اشاره می‌کند. اثری از عشق‌های پر سوز و گذار و یا حتی در سطح معتدل در آثار او به چشم نمی‌خورد. همواره مانعی وجود دارد تا عاشق و معشوق به هم نرسند. سرانجام اندک روابط عاشقانه در آثار «محمود» چیزی جز حسرت و ناکامی نیست.

«احمد محمود» در این باره می‌گوید:

«...به «عشق» کم پرداخته‌ام نه به این جهت که آن را نمی‌شناسم. اگر نگاه کنید می‌بینید که در «همسایه‌ها» تا حدی به آن پرداخته‌ام، و متأسفانه همان باعث شده است که اجازه‌ی چاپ مجدد نگیرد! در کارهای دیگر کم به آن پرداخته‌ام... جاهایی که حس کرده‌ام نیاز است، از آن گفته‌ام. شاید حس کرده‌ام که همین قدر لازم است... حالا که نگاه می‌کنم، به نظر می‌آید، در «مدار صفر درجه» باید به عشق می‌پرداختم — عشق مائده و باران...» (گلستان، ۱۳۷۴: ۶۵).

اگر منظور نویسنده از عشق در رمان «همسایه‌ها» عشق بین «خالد» و «سیه چشم» است، این عشق چنان پاک و معصوم است که نمی‌تواند مانع چاپ مجدد کتاب شود. از طرفی دیگر حضور این عشق در رمان چنان کم‌رنگ است که اگر نبود، آسیبی به اصل داستان وارد نمی‌کرد. پس به ناچار باید قبول کنیم که منظور نویسنده عشق بین «خالد» و «بلورخانم» و رابطه‌اش با «بانو» است که البته نمی‌توان بر آن اسم «عشق» گذاشت و چیزی جز هوس بازی نبوده است. این گونه روابط بسیار متفاوت است با رابطه‌ای که «خالد» با «سیه چشم» داشته است. به این ترتیب رابطه بین «خالد» و «شریفه» در رمان «داستان یک شهر» نیز عشق نیست، بلکه هوسی زودگذر است.

نکته دیگر این که «محمود» آنچه را «عشق» می‌داند، به عنوان پناهگاه و محل آرامشی برای شخصیت‌های اصلی آثارش به تصویر می‌کشد. این نکته در رمان‌های «همسایه‌ها»، «داستان یک شهر» و «مدار صفر درجه» نمود بیشتری پیدا می‌کند. به عنوان نمونه «خالد» لحظات سخت زندان را به یاد «سیه چشم» تحمل می‌کند.

«اگر قرار باشد که سیه چشم را فراموش کنم، می‌میرم. تمام لحظه‌های خشن زندان را با یاد سیه چشم تحمل کرده‌ام، انگار همه چیز در خواب گذشته است... نه؟... تمام دنیا را می‌گردم، همه‌ی شهرها را... پیدایش می‌کنم» (محمود، ۱۳۸۳: ۱۴۶).

در «داستان یک شهر» نیز با پیدا شدن «شریفه» (زنی روسپی) در بندرلنگه گویی «خالد» جانی دوباره می‌یابد. هرگاه خاطرات گذشته و سختی‌های تبعید به «خالد» فشار می‌آورند، با رفتن پیش «شریفه» آرامش می‌یابد. هر چند رابطه بین این دو دوام چندانی ندارد.

نمونه دیگر حضور «مائده» در رمان «مدار صفر درجه» و علاقه‌ای است که بین او و «باران» ایجاد می‌شود. «مائده» عاملی است که «باران» را به عرصه سیاست و مبارزه می‌کشاند. «باران» نیز لحظه‌های آرامش خود را زمانی می‌داند که با «مائده» است. تنها کسی که «باران» می‌تواند به او اطمینان داشته باشد، «مائده» است. هر چند این رابطه هم تحت تأثیر فعالیت‌های سیاسی از تب و تاب می‌افتد. همان‌طور که قبلاً گفته شد، «عشق» در آثار «محمود» پایانی جز حسرت و ناکامی ندارد. از جمله آن‌ها عشق بین «خالد» و «سیه چشم» است. فاصله طبقاتی از یک طرف و فعالیت‌های سیاسی و به زندان افتادن «خالد» از طرف دیگر، بین این دو جدایی می‌افکند. اساساً «عشق» در

داستان‌های «محمود» با سیاست منافات دارد. همان‌طور که در رمان «همسایه‌ها»، «پندار» به «خالد» گوشزد می‌کند که در مسیر مبارزات نباید عواطف و احساسات را دخالت داد.

در رمان «درخت انجیر معابد» هم عشق‌ها به ناکامی می‌انجامد. رابطه «فرامرز» با «نازک» با فروپاشی خانواده قطع می‌شود. بعدها که «فرامرز» به «زری» علاقه‌ای پیدا می‌کند، او را هم از دست می‌دهد. «فرزانه» خواهر «فرامرز» نیز در عشق سرانجام خوشایندی ندارد. او چون عمه اش - تاج الملوک - به خاطر بیماری ارثی یعنی پیسی همه را از خود می‌راند و سرانجام دست به خودکشی می‌زند. «جمال» هم که عاشق و شیفته «فرزانه» است، با مرگ او مجنون و دیوانه شده و سر از آسایشگاه در می‌آورد.

شاید زیباترین عشقی که بتوان در آثار «محمود» پیدا کرد، عشق کودکانه و پاک بین «شهره» و دختر فرنگی «بتی» در داستان کوتاه «پسرک بومی» است. «شهره» با این که زبان «بتی» را نمی‌فهمد، باز هم به او علاقه‌مند است. تفاوت‌های زبانی، اجتماعی، فرهنگی و... مانع از علاقه فراوان آن دو به یکدیگر نمی‌شود. «شهره» با وجود تهدیدهای باغبان و پدر «بتی» باز هم به او سر می‌زند و از کسی واهمه‌ای ندارد. اوج علاقه‌ی «شهره» به «بتی» زمانی مشخص می‌شود که هم زمان با بالاگرفتن درگیری بین احزاب سیاسی، «بتی» به همراه پدرش به شهر می‌آید. مردم ماشین‌های فرنگی‌ها را هر کجا می‌بینند به آتش می‌کشند. «شهره» برای نجات «بتی» از ماشین در حال سوختن، خود را به آتش می‌زند:

«خود را به آتش زد و گیسوی گر گرفته‌ی بتی را تو بغل گرفت تا از آتش فرار کند، باز پیت بنزین رو هوا معلق زد و بنزین پنخش شد و بتی و شهره را زیر خود گرفت و شعله‌ها زبانه کشید و بوی گوشت سوخته با بوی شور دریا و بوی گاز نفت که فضا را انباشته بود با هم قاطی شد» (محمود، ۱۳۵۴: ۱۷۰).

به‌طور کلی می‌توان گفت که «...به دلیل آن که بیش‌تر آدم‌های داستان‌های محمود گرفتار رنج و فقر اقتصادی و فرهنگی‌اند، از عشق‌های آتشین و پرسودای داستان‌های رومانتیک، در این دسته از آثار او، نشانه‌های چندانی وجود ندارد و پیوندهای عاطفی، بیش‌تر، به روابط هوس‌آلود و حتا گاه کالاوارگی زنان کاهش می‌یابد» (پویان، ۱۳۸۹: ۴۳).

#### مذهب

حضور «مذهب» یا نموده‌های آن در آثار «محمود» چندان درخشان نیست. اشاره‌های مذهبی از طریق شخصیت‌های فرعی و غیرمهم داستان صورت می‌گیرد. جنبه مذهبی و دینی در شخصیت‌های اصلی «محمود» بسیار کم‌رنگ است و اغلب این دسته از شخصیت‌هایش در مورد باورهای دینی سخنی نمی‌گویند. «محمود» در بین آثارش در رمان «زمین سوخته» بیشتر به این جنبه پرداخته اما کافی نبوده است. تجربه نشان داده است که در هر مکان و در هر زمان اگر مبارزات مردمی ریشه در اعتقادات و باورهای دینی و مذهبی مردم داشته، به پیروزی ختم شده است. بنابراین «محمود» در رمان‌های «مدار صفردرجه» و «زمین سوخته» که مهمترین تحولات تاریخ معاصر ایران (انقلاب اسلامی و شروع جنگ هشت‌ساله) را به تصویر می‌کشد، می‌بایست بیشتر به تأثیر مذهب و باورهای دینی اشاره می‌کرد. برخی از منتقدان بر این باورند که «احمد محمود در نوشتن پایبند به آرمان‌خواهی اجتماعی می‌نمود، اما این نمود تنها هنگامی از غبار کزبینی‌ها به سلامت و تابناکی بیرون می‌آمد که او به عنوان نویسنده‌ای رئالیست واقعیت‌سترس فرهنگ مردمش همانا هویت مذهبی آنان را نادیده نمی‌گرفت و بلکه با همان ریزه‌کاری‌های ساختاری و محتوایی ویژه‌ی خویش، به نمایش هنرمندانه این هویت می‌پرداخت...» (جای پای گرد باد، ۱۳۸۲: ۱۰۶-۱۰۷).

در رمان «زمین سوخته» نویسنده این فرصت را داشت تا به باورهای دینی مردم پر و بالی بدهد. شایسته بود که «محمود» راوی داستان را فردی سرزنده انتخاب می‌کرد تا وقایع را از نزدیک و چنان که هست بیان کند، نه فردی سرد و خشک. انتظار می‌رفت تا راوی بین مردم برود، حماسه و شور و ایمان آنان را از نزدیک ببیند، با آن‌ها مشارکت کند و با جزئیات بیشتری فداکاری‌های مردان و زنان را در دفاع از شهر توصیف کند. روشن است که این

همه حماسه و شور به اعتقاد و باور و مذهبی ریشه دوانده در عمق وجود مردمانی با ایمان اشاره دارد ولی چنان که شایسته است به آن توجه نشده است.

البته نباید ارزش رمانی چون «زمین سوخته» را نادیده گرفت. این رمان پاسخی بود به آن دسته از داستان نویسانی که می‌بایست در آن برهه تاریخی و حساس قلم به دست گرفته و حماسه میهنی می‌نگاشتند و سند محکمی از شور و ایمان جوانان و پیران، مردان و زنان این سرزمین را بر تارک تاریخ حک می‌کردند، ولیکن عقب نشسته و قلم رها کردند.

نکته قابل ذکر دیگر این است که در بیشتر آثار «محمود» نمود های مذهبی با خرافات و باورهای عامیانه آمیخته شده و این خود دلیل بر وجود فقر دینی در میان مردم است. مردم باورهای یکدیگر را که به ظاهر رنگی مذهبی دارد ولی در اصل تو خالی است، قبول و بارو می‌کنند. به قول «زنوری جلالی»، «باورهایی که بیشتر با خرافه‌هایی از نوع باورهای منصوب به «تشیع صفوی» آمیخته است. آن هم نه کم، که در حدی بسیار غلیظ و افراطی. طوری که نوعی مذهب مسخ شده را تداعی می‌کند. احمد محمود در این فراز نیز بسیار محتاطانه عمل می‌کند. او موضعی بی‌طرفانه اختیار می‌کند و چنین می‌نماید که سرانجام محتوم چنین باورهایی که در حدی متعصبانه با خرافات آمیخته است لاجرم به بن بست می‌رسد» (زنوری جلالی، ۱۳۸۶: ۱۰۴).

برای نمونه در رمان «همسایه‌ها» زندگی «اوسا حداد» پدر «خالد» با خرافات گره خورده است. او برای رونق کارش دست به دامان ورد و دعا می‌شود. از میان نمودهای مذهبی اعتقاد به «قضا و قدر» جلوه بیشتری دارد: «امیر سلیمان نمی‌ترسی این جا بی‌دفاع و بی‌پناه میشینی؟  
گر نگهدار من آنست که من می‌دانم شیشه را در وسط سنگ نگه می‌دارد» (محمود، ۱۳۸۲: ۴۴).

اشاره به مراسم‌های مذهبی هم در شمار اندکی از آثار «محمود» دیده می‌شود. این گونه مراسم‌ها بیشتر در رمان «زمین سوخته» به چشم می‌خورد.

## اخلاق

در آثار «محمود» مثل هر داستان‌نویس دیگری می‌توان هم نکات اخلاقی و هم نکات غیراخلاقی را مشاهده کرد. مهم‌ترین ویژگی‌های مثبتی که می‌توان در این آثار مشاهده کرد استواری، استقامت و مناعت طبع است. این خصوصیات به‌ویژه در وجود مادران بسیار برجسته است. آنجاکه مادر «خالد» در رمان «همسایه‌ها»، از خوردن غذا در خانه اربابی خودداری کرده و می‌گوید که روزه است آن‌هم به دروغ. راستی، صداقت و مهربانی از صفات «باران» در رمان «مدار صفر درجه» است. «استواری» ویژگی بارز مبارزان «محمود» است. از جمله این مبارزان، «خالد» است که زیر بار شکنجه‌ها مقاومت کرده ولی از آرمان‌های خود دست برنمی‌دارد.

تأثیرپذیری «محمود» از صادق هدایت و چوبک به‌ویژه در آثار اولیه باعث شده است تا در برخی از داستان‌ها ویژگی‌های ناتورالیستی به شکل موارد ضداخلاقی بروز پیدا کند. درباره بُعد ضداخلاقی آثار «محمود» بحث‌های فراوانی صورت گرفته است. برخی از منتقدان به شدت او را از این جهت به باد انتقاد گرفته‌اند و بعضی دیگر او را با توجه به شرایط اجتماعی زمانه‌اش توجیه کرده‌اند. «محمود» در رمان «همسایه‌ها» همبستر شدن «خالد» با زنی شوهردار به نام «بلورخانم» را نوعی بلوغ شخصیتی برای قهرمان خود به حساب می‌آورد. این نکته با شخصیت «خالد» که در پایان رمان به یک مبارز آرمانی تبدیل می‌شود در تضاد است. نویسنده از راه‌های دیگری می‌توانست بلوغ شخصیتی قهرمانش را بیان کند.

نمونه دیگر در رمان «داستان یک شهر» دیده می‌شود. قهرمان اصلی داستان یعنی «خالد» که به خاطر پایبندی به شرافت و انسانیت و آرمان‌های مقدس در جریان حوادث کودتای ۲۸ مرداد، دستگیر و در تبعید به سر می‌برد، اکنون زندگی‌اش با «شریفه» (زنی روسپی) و «خورشید کلاه» (زنی شوهر دار) گره خورده است. دوران پر افتخار زندگی «خالد» تا سطح روابط جنسی نامشروع به بهانه فرار از سختی‌های تبعید تنزل می‌یابد.

این گونه روابط تنها مختص قهرمانان اصلی نیست و در بین شخصیت‌های فرعی هم دیده می‌شود. از جمله رابطه‌های بین «گروهان مرادی» با «ممدو» که از نوع انحرافات جنسی است. یا رابطه «قدم خیر» با «گروهان مرادی» در رمان «داستان یک شهر». نمونه دیگر در رمان «همسایه‌ها» رابطه «بانو» با پسران همسایه است. در داستان‌های کوتاه «محمود» نیز از جمله در «حسرت» و «دریا هنوز آرام است» موارد ضد اخلاقی دیده می‌شود که داستان‌های کوتاه ناتورالیستی «صادق هدایت» و «صادق چوبک» را به یاد می‌آورد.

چنان که گفته شد برخی از منتقدان نیز در مقام دفاع از آثار «محمود» بر می‌آیند و حضور موارد غیر اخلاقی در داستان‌های او را با شرایط اجتماعی و سیاسی زمانه نویسنده تفسیر می‌کنند. «...شرایط زمانی نویسنده در آن سال‌ها، شرایط نامحدود بوده است. قراردادهای اجتماعی لاقبل از نظر اخلاقی، جلودارش نبوده است. معذوریت اخلاقی‌ای نداشته است و از نظر نوشتن به خصوص در وادی‌های ممنوعه، نه قوانین مکتوبی وجود دارد و نه چفت و بست‌ی خاص و دست و پا گیر مانع کارش می‌شده است» (زنوری جلالی، ۱۳۸۶: ۴۰).

البته اگر با دیدی منصفانه به ادبیات داستانی پیش از انقلاب بنگریم به جرأت می‌توان گفت، اغلب آثار داستانی از چنین چاشنی‌هایی برخوردار بوده است و شاید نویسندگان با این کار خواسته‌اند وسیله‌ای برای جلب توجه خوانندگان فراهم آورند. با این حال به نظر می‌رسد اگر نویسندگان به کمک تکنیک‌ها و هنرهای نویسندگی این گونه روابط خصوصی را در لفافه بیان کنند، هیچ‌گاه آثارشان تحت‌الشعاع این گونه مسائل مورد انتقاد قرار نمی‌گیرد.

#### مرگ

از نکات قابل توجه در آثار «محمود» نوع برخورد او با مسأله «مرگ» و ترسیم فضای ناشی از آن است. برخورد «محمود» با «مرگ» در آثارش بسیار ساده بوده و با بی‌تفاوتی و در کمال آرامش صحنه مرگ شخصیت‌هایش را توصیف می‌کند. فضای آثارش در برخورد با «مرگ»، همراه با ناله و شیون نیست و هیچ‌جانی قبل از وقوع «مرگ» یا پس از آن به چشم نمی‌خورد. نویسنده به چگونگی مرگ شخصیت‌ها و توصیف آن نمی‌پردازد. به عنوان مثال، مرگ «نوذر» در رمان «مدار صفر درجه» دلخراش و غافلگیرانه است. با این وجود «محمود» خیلی آرام از صحنه مرگ او می‌گذرد. پس از کشته شدن «نوذر»، «محمود» به بیان شیون و گریه و زاری خانواده او نمی‌پردازد، بلکه مستقیم به قبرستان می‌رود و صحنه قبرستان را توصیف می‌کند. «نوذر» در تظاهرات خیابانی در حالی که سوار ماشین است، کشته می‌شود:

«نوذر نشست پشت فرمان. عوج فریاد زد: - حرکت! ماشین از جا پرید. ارژنگ نعره کشید: - تندتر! نوذر گاز داد. مسلسل گشت طرف ماشین. ماشین کج و راست می‌شد. ارژنگ شلیک کرد. نوذر شتاب زده پیچید تو نادری و کوفت به تانک و مسلسل تانک ترکید و پوزه ماشین تا دوشک جلو، زیر شنی سنگین شکست و به هم فشرده شد. ...مانده ایستاده بود زیر انبوه شاخ و برگ درخت میموزا، کنار محوطه. کلاه کاپشن را به سر کشید و رفت. پس تنه‌ی درخت رو دید که شهروز و خاور، بلقیس را از بلیز آورده بودند پایین... همه سیاه پوشیده بودند. مدخل بهشت آباد شلوغ بود...» (محمود، ۱۳۸۱: ۱۷۲۶-۱۷۲۷).

در رمان «همسایه‌ها» در صحنه مرگ زن اول «رحیم خرکچی»، با این که «حسنی» و «ابراهیم» واقعاً از مرگ مادرشان اندوهگین هستند، نویسنده طوری این صحنه را توصیف می‌کند که ناراحتی و اندوه فرزندان احساس نمی‌شود. نمونه دیگر در رمان «داستان یک شهر»، برخورد «خالد» در برابر مرگ «علی» و «شریفه» است. با وجود روابط عاطفی و احساسی که بین «خالد» با «علی» و «شریفه» وجود داشته، «خالد» در برابر مرگ آن‌ها خون سرد و بی‌تفاوت است. «محمود» مرگ این خواهر و برادر را بدون کوچکترین هیجان، عاطفه و احساسی بیان می‌کند:

«چشمم را باز می‌کنم جسد علی را گذاشته‌اند رو قبر سرباز شهید و رو جسد پتو کشیده‌اند. پایم از رفتن باز می‌ماند...جان از دست و پایم می‌برد. تکیه می‌دهم به دیوار و دریا را نگاه می‌کنم...» (محمود، ۱۳۸۱: ۲۶۲-۲۶۳).

توصیف مرگ «ابوالحسن گمرکچی» و «کل بشیر» در رمان «مدار صفر درجه» نیز به همین منوال است. «محمود» با

چنین واکنش‌هایی در برابر «مرگ»، می‌خواهد آن را در بستر حیات اجتماعی امری عادی جلوه دهد و به طبیعی بودن آن در مسیر زندگی انسان مهر تأییدی بزند. شاید هم این نوع برخورد نویسنده با مرگ به دلیل مرگ‌های متعددی بوده است که وی در زمان انقلاب و یا جنگ از نزدیک شاهدشان بوده است.

زن

بررسی نقش و تأثیر «زن» به عنوان مسأله‌ای که معمولاً پشت پرده حوادث قرار می‌گیرند، از اهمیت خاصی برخوردار است. یکی از انتقادهایی که می‌توان به «محمود» وارد ساخت، نقش و حضور «زن» در آثار اوست. نویسنده به جایگاه «زن» در فعالیت‌های سیاسی اجتماعی توجه چندانی نشان نداده است. جز در رمان «درخت انجیر معابد» که «تاج الملوک» یکی از محورهای اصلی داستان است و در داستان‌های «کجا میری ننه امروز؟» و «دیدار» که «ننه امرالله» و «نرگس خاتون» نقش‌های اصلی را بر عهده گرفته‌اند، در دیگر آثار «محمود» زنان حضور چشمگیری ندارند. به طور کلی در آثار «محمود» عاقبت خوشایندی برای زنان ترسیم نمی‌شود. هرچند خود نویسنده چنین فرآیندی را نتیجه حاکمیت مردسالاری می‌داند و زنان اطرافش را چیزی فراتر از آنچه در داستانهایش بازتاب داده است، نمی‌بیند.

زنان آثار «محمود» را با توجه به نقش‌هایی که در داستان‌ها و رمان‌ها دارند، می‌توان در یکی از گروه‌های زیر قرار داد:

الف) مادران زحمتکش و رنجیده

ب) زنان بدکاره و روسپی

پ) معشوقه‌ها

ت) زنان مبارز

ث) زنان معمولی

الف) مادران زحمتکش و رنجیده

«مادران» در آثار «محمود» نمونه‌های خوبی برای نشان دادن یک مادر ایرانی هستند. اغلب آن‌ها رنج‌دیده و سختی کشیده‌اند. بیشتر مبارزان در آثار «محمود» مادرانی صبور و دلسوز دارند. به عنوان مثال «مادر خالد» در رمان «همسایه‌ها» زنی استوار و با مناعت طبع است و در نبود پدر «خالد» که برای کار به کویت رفته است، از طریق کار برای دیگران زندگی را می‌چرخاند. او شکایت نمی‌کند، منت این و آن را می‌کشد و مجبور است کار کند تا پولی را که پدر «خالد» می‌فرستد، به طلب کارها بدهد.

«ننه باران» در رمان «زمین سوخته» پا به پای پسرش مبارزه می‌کند، تفنگ به دست می‌گیرد و از شهر دفاع می‌کند. او تنها «مادر» در آثار «محمود» است که اسلحه به دست می‌گیرد و به مبارزه دست می‌زند. در محاکمه اراذل و اوباش که از فرصت استفاده کرده و اموال مردم جنگ زده را غارت می‌کنند از سران محاکمه است. شخصیت «ننه باران» شخصیتی استوار است، هر چند پس از جریان محاکمه اراذل در گوشه‌ای منزوی می‌شود. پسرش شهید شده و خود نیز در پایان رمان در بمباران هوایی کشته می‌شود.

«ننه امرالله» در داستان «کجا میری ننه امروز؟» از درخشان‌ترین چهره‌ها در مقام مادر است. وضعیت او دل‌هر خواننده‌ای را به درد می‌آورد. پسر «ننه امرالله» که از مبارزان علیه حکومت پهلوی است، دستگیر می‌شود و مادر بدون آن که بداند پسرش چه کرده و از کجا باید سراغش را بگیرد، در به در این جا و آن جاست. سراغ پاسبان‌ها می‌رود. پیش رمال و دعانویس می‌رود ولی خبری به دست نمی‌آورد. او زمانی به پسرش می‌رسد که مأموران شبانه پسرش را دستگیر کرده و در حالی که پایش زخمی شده است با خود می‌برند:

«ننه امرالله حالا از پاسبان چی می‌پرسی؟ - عزائی نداره پرسیدن ننه! خویش می‌گم بچم زندونه، بش می‌گم تیرش زدن، می‌گم می‌خوام بینمش شاید احتیاجی داشته باشد - برا دوا درمون پاش - همینا رو می‌پرسم. به دلم برات شده که می‌بینمش. امروز همی امروز دلم روشنه» (محمود ۱۳۶۹: ۱۶).

«ننه امرو» پیرزنی تک و تنهاست. پسرش «امرالله» که با گروه مبارزان آشنا شده، رئیس شرکت حفاری را که یک آمریکایی است، می‌کشد. زمانی هم که خبر کشته شدن «امرالله» را به مادرش می‌دهند، پیرزن همچنان استوار است. در داستان «دیدار» از مجموعه «دیدار»، «نرگس خاتون» مادری است که احساس تنهایی می‌کند. او مادری است که فرزندان را به سر و سامان رسانده و حالا تنها و فراموش شده، رها شده است. سختی‌های زندگی در شهر بزرگی چون تهران «نرگس خاتون» را از دیدن تنها دوست دیرینه‌اش محروم کرده است. او دوست دارد که عروس‌ها، نوه‌ها و فرزندان اطراف او را گرفته و کانون خانواده گرم باشد ولی به آرزویش نمی‌رسد. «نرگس خاتون» برای فرار از تنهایی از تهران راهی جنوب می‌شود تا در مجلس ختم دوست قدیمی خود «دده نصرت» شرکت کند. محبت‌هایی که «دده نصرت» در حق «نرگس خاتون» انجام داده، او را متأثر ساخته و یکنه از تهران به جنوب می‌آید. او در راه به یاد گذشته‌ها می‌افتد و آرامشی می‌یابد.

مشکل تنهایی و بی‌کسی را می‌توان در مورد مادر دیگری در داستان کوتاه «عصای پیری» از مجموعه «قصه آشنا» هم مشاهده کرد. پیرزنی رانده شده از جانب پسر و عروس. درد و غصه پیرزن را از پا در می‌آورد. پسر با ترفند سهم ارث مادر را تصاحب می‌کند. عروس روی خوش به او نشان نمی‌دهد. پیرزن در اتاقی جداگانه و در تنهایی روزگار را به سر می‌برد:

«...پیرزن پشت کرد و نرم نرمک برگشت تو اتاق گاو بشقاب غذا را گذاشت پشت در و لنگه‌های اتاق را بست و چفت را انداخت.

- انگار توپ نادری تو دلم میندازن! پتو را پهن کرد رو قالیچه و نشست. لبانش جنبید رو به قبله دراز کشید. چشم‌ها را بست و لبانش آرام گرفت» (محمود، ۱۳۷۰: ۹).

«عطرگل» در داستان «بازگشت» از مجموعه «دیدار» مادری است که با کار خیاطی، چرخ خانه را می‌چرخاند. شوهرش مصدوم و از کار افتاده است. او با وجود سختی زندگی و مخارج زیاد صبورانه و به دور از شکوه‌ای زندگی‌اش را اداره می‌کند. «عطرگل» دلسوز خانواده و فرزندان است، بخصوص نسبت به «گرشاسب» که تازه از تبعید بازگشته و نمی‌تواند برای خود کاری دست و پا کند.

از همه رقت‌انگیزتر زندگی «شریفه» در داستان کوتاه «در تاریکی» است. «شریفه» نمونه‌ای از مادران پرکار و رنج‌دیده روستایی را به تصویر می‌کشد. او علاوه بر کارهای خانه باید کارهای سخت مردانه را هم انجام دهد. «شریفه» باردار است در حالی که شوهرش همراه با مردان دیگر ده از سر بیکاری وقت خود را با حرف زدن سپری می‌کنند. «شریفه» لب به شکایت نمی‌گشاید و تا آخرین لحظه‌های نزدیک شدن وضع حملش کار می‌کند، در حالی که مرد بی‌غیرتش هیچ زحمتی به خود نمی‌دهد و «شریفه» نیز جرأت حرف و گله‌ای ندارد. در پایان داستان نیز آنچه نباید اتفاق بیفتد، پیش می‌آید. «شریفه» برای جمع‌آوری هیزم می‌رود ولی دیر کرده است. شوهرش «جاسم» در پی او می‌رود:

«ناگاه چشمش به پشته‌ای هیزم افتاد عجولانه رفت جلو و دید جسم سیاهی به پشته‌ی هیزم تکیه داده است. چراغ را بالا آورد و صورت شریفه که همچون گچ مرده می‌نمود تو نور پریده رنگ چراغ نمودار شد. نگاه جاسم به دامن شریفه کشیده شد، شکمش فرو رفته بود و پیش‌پایش نوزادی عریان و خون‌آلود با چهره‌ای کبود بر خاک افتاده بود» (محمود، ۱۳۷۷: ۵۳).

در رمان «مدار صفر درجه» نیز نمونه‌ای دیگر از مادران دلسوز و رنج‌دیده ترسیم می‌شود. «خاور»، مادر «بازان»، زنی داغ‌دیده است. پسر بزرگش - بابان - را کوسه کشته و شوهرش را سال‌ها پیش در تظاهرات مردمی از دست داده است. «خاور» اجازه نمی‌دهد مشکلات و مزاحمت‌های دیگران به خانواده‌اش آسیبی برسانند.



ب) زنان بدکاره و روسپی

اوج حضور این دسته از زنان را می‌توان در دو رمان «همسایه‌ها» و «داستان یک شهر» مشاهده کرد. منتقدی در نقد رمان «همسایه‌ها» می‌نویسد:

«به دلیل افزایش فساد و اعمال غیر اخلاقی در جامعه، ازدواج در این داستان جلوه خوشایندی ندارد، چرا که بیشتر ازدواج‌ها به سبب اختلاف زن و شوهر تا مرز طلاق پیش می‌رود. سستی پیمان زناشویی زن و مرد را به سهولت از یکدیگر متنفر ساخته، به هوس‌های دروغین و نامشروع سوق می‌دهد» (ورجانی، ۱۳۸۸: ۳۷).

زنان بدکاره اغلب عاقبت خوشی ندارند و سرانجامشان شکست و ناکامی است. «بلورخانم» در رمان «همسایه‌ها» که شوهرش «امان آقا قهوه‌چی»، مدام او را به باد کتک می‌گیرد، گریزان و سرخورده از شوهر به «خالد» پناه می‌آورد. او زنی است که با ترفندهای خاصش توجه هر مردی را به خود جلب می‌کند. نمونه دیگر در این رمان «بانو» دختر «خواجه توفیق» و «آفاق» است که با «خالد» و دیگر پسرها رابطه‌هایی دارد. «بانو» در کنار پدری معتاد و بی‌کار و بی‌توجهی‌های مادری قاچاق فروش، معتاد شده و به این گونه روابط روی می‌آورد. زنان دیگر نیز در این رمان چون «رضوان» زن دوم «رحیم خرکچی»، «لیلا» دختر «ملاحمد یاحقی» و «آفاق»، هر کدام سر و گوششان می‌جنبند. در رمان «داستان یک شهر» از زنان بدکاره به «شریفه»، «خورشید کلاه» و «قدم خیر» می‌توان اشاره کرد. «شریفه» که به امید و خیال زندگی بهتر از خانه گریخته‌است، برای تأمین مخارج زندگی‌اش به خود فروشی تن می‌دهد. او از زندگی‌اش نادم و پشیمان بوده و هر لحظه منتظر است تا دستی برای کمک به سوییش دراز شود تا او را دوباره به زندگی برگرداند. «شریفه» نسبت به همه بی‌اعتماد است حتی به «خالد» هم در مورد این که اهل کجاست، دروغ می‌گوید و هر دفعه می‌گوید اهل فلان جاست. هر چند خالد به «شریفه» اظهار عشق و علاقه می‌کند، اما سرانجام به این نتیجه می‌رسد که ازدواج با «شریفه» به خاطر روسپی بودن او امری غیر ممکن است. سرانجام «شریفه» تسلیم سرنوشت شده و به دست برادرش - «علی» - کشته می‌شود. «شریفه» خالی از هر گونه حيله و نیرنگی است و گاه خواننده با او اظهار هم‌دردی می‌کند. شاید بتوان گفت «شریفه» از سرنوشت خود آگاه بود. بنابراین مانند تا تسلیم تقدیر خویش شود.

«مردان بندر کشته شدن زنی چون شریفه را بی‌اهمیت، فاقد ارزش و حتی سزاوار او می‌دانند. در کنار هم دردی خورشید کلاه و در تقابل با این دیدگاه تحقیرآمیز جامعه است که قدم خیر انتقاد اجتماعی نویسنده را با زبانی رسا به گوش مردان بندر می‌رساند و فساد شریفه را معلول بی‌قیدی و گناه مردانی می‌داند که در اصلاح و نجات او نکوشیده و به تنهایی و بی‌پناهی و آلام او بی‌توجه مانده‌اند» (اجا کیانس، ۱۳۸۶: ۱۵۵). نگاهی که «احمد محمود» به شخصیت شریفه دارد، متفاوت از نگاه او به دیگر زنان آثارش است و شاید بتوان از نامی که برای او انتخاب کرده به این نکته پی برد. «خورشید کلاه» هم زندگی خوشایندی ندارد. شوهران قبلی‌اش او را به علت نازایی رها می‌کنند. همراه با مردی دیگر از شهر خود خارج می‌شود. در داستان مشخص نیست که او واقعاً شوهرش هست یا نه؟ ولی نسبت به «خورشید کلاه» مهربان است و همین برای او کافی است. مرد «خورشید کلاه» با پهن کردن بساط تریاک برای این و آن زندگی را می‌چرخاند. بعد از مرگ «شریفه»، «خالد» نسبت به «خورشید کلاه» تمایلی پیدا کرده ولی خیلی زود او را رها می‌کند. «خورشید کلاه» از میان مردان به «خالد» علاقه‌مند است و سعی می‌کند او را به سمت خود بکشاند و از آن خود کند ولی موفق نمی‌شود.

«قدم خیر» در رمان «داستان یک شهر» به دنبال «گروهبان مرادی» است. این دو قبلاً با هم سروسری داشتند ولی «گروهبان» دنبال عشقی ممنوع می‌رود و «قدم خیر» را کنار می‌گذارد. «قدم خیر» دوباره سعی دارد «گروهبان مرادی» را به دست آورد ولی نمی‌تواند. کشمکش‌های بین «قدم خیر» و «گروهبان مرادی» که همگی ناشی از حضور مخفی به نام «ممدو» است، در جای جای رمان به چشم می‌خورد. از دیگر روسپی‌ها در این رمان می‌توان به «طلا» اشاره کرد.

## پ) معشوقه‌ها

«محمود» در آثارش به روابط عاشقانه نمی‌پردازد و اگر هم موردی وجود دارد، زیاد به آن پر و بال نمی‌دهد. روابط عاشقانه در آثار او ساده و ابتدایی است. از معشوقه‌های داستانهای او می‌توان به «سیه‌چشم» در رمان «همسایه‌ها» اشاره کرد. دختری زیبا و اشرافی که خواننده او را به اسم «سیه‌چشم» می‌شناسد. رابطه بین «خالد» و «سیه‌چشم» از نوع رابطه‌هایی نیست که «خالد» با «بلورخانم» یا «بانو» داشته است. فاصله طبقاتی و اجتماعی و به زندان افتادن «خالد»، این عشق را به ناکامی و حسرت می‌کشاند. آشنایی این دو به صورت اتفاقی است. زمانی که «خالد» در حال فرار از دست مأموران است، پایش صدمه می‌بیند و به خانه «سیه‌چشم» پناه می‌برد. عشق «سیه‌چشم» برای «خالد» پناهگاه عاطفی و روانی محکمی است و «خالد» سختی‌های زندان را به یاد «سیه‌چشم» و دیدار دوباره او تحمل می‌کند.

«مائده» در رمان «مدار صفر درجه» نمونه دیگری از معشوقه‌هاست که می‌توان به آن اشاره کرد. او به همراه خانواده‌اش مستأجر خانواده «باران» هستند. «مائده» کارگری ساده و از طبقات فرودست جامعه است. بین «مائده» و «باران» علاقه و محبتی ایجاد می‌شود و هر دو قصد ازدواج دارند. ولی وارد شدن آن‌ها در فعالیت‌های سیاسی به واسطه شوهر خواهر «مائده» یعنی «نامدار»، این رابطه را تحت الشعاع قرار می‌دهد و آن دو را تا مدت‌ها از هم دور می‌کند. «نامدار» و همسرش «منیجه»، سخت‌درگیر فعالیت‌های سیاسی می‌شوند و در حمله‌ای به قصد خلع سلاح کلانتری، «منیجه» کشته می‌شود و «نامدار» می‌گریزد. در پایان رمان هم «باران» و «مائده» تصمیم می‌گیرند فرزند «منیجه» را که «پیروز» نام دارد، بزرگ کنند.

## ت) زنان مبارز

هرچند حضور زنان مبارز در آثار داستانی امری شگفت و جذاب است ولی چنان که باید و شاید مورد توجه واقع نمی‌شود. این ضعف در آثار داستانی «احمد محمود» نیز دیده می‌شود. هر چند در آثار «محمود» زنان مبارز وجود دارند، چنان که شایسته است مورد اقبال نویسنده قرار نمی‌گیرند. حضور زنان مبارز بسیار کم‌رنگ و گذراست. از جمله زنان فعال در زمینه مبارزاتی، می‌توان به «منیجه» در رمان «مدار صفر درجه» اشاره کرد. او یک مبارز چریکی است که پا به پای شوهرش، «نامدار» به مبارزه‌های مسلحانه علیه رژیم شاه دست می‌زند ولی حضورش در رمان سایه وار است. «مائده» نیز گاهی با خواهرش «منیجه» همکاری می‌کند. ولی «محمود» به زوایای مبارزاتی زندگی آنان توجه نشان نمی‌دهد. به گونه‌ای که خواننده صرفاً با یک عبارت ساده متوجه می‌شود که «منیجه» در یک حمله مسلحانه به کلانتری کشته می‌شود، درحالی که ضروری به نظر می‌رسید که نویسنده این مسأله را با شاخ و برگ بیشتری بیان می‌کرد.

در رمان «زمین سوخته» نیز این دسته از زنان با حضوری سطحی دیده می‌شوند. اگر چه «ننه باران» زنی مبارز است و اسلحه به دست می‌گیرد و از شهر خود در برابر تجاوز نیروهای عراقی دفاع می‌کند، ولی هیچ‌گاه محور داستان قرار نمی‌گیرد. اشاره به حضور زنان مبارز دیگر هم در این رمان گذراست.

## ث) زنان معمولی

تعداد این دسته از زنان در آثار «محمود» هرچند حضور اندکی دارند، بسیار است و بیشتر آنها در حاشیه حوادث قرار می‌گیرند. اغلب آن‌ها جزء طبقات پایین اجتماع هستند. زنان فقیر و رنجیده که به سختی‌ها عادت کرده، زندگی محقری دارند و هیچ‌گاه لب به شکایت نمی‌کشایند. از جمله آن‌ها می‌توان به «بلقیس»، «آذر بانو»، «آراسته بانو»، «رئیس» و... در رمان «مدار صفر درجه» اشاره کرد. زنانی که حضور و فعالیت آنها فقط در درون خانه است. «بلقیس» سرنوشتی غم‌انگیز دارد. او شوهر و کودک به دنیا نیامده‌اش را از دست می‌دهد. «رئیس» مدام از پدرش کتک می‌خورد. «آذربانو» و «آراسته بانو» از زنان روستایی هستند که خود را با زندگی شهری تطبیق می‌دهند. در رمان

«همسایه‌ها»، «خاله رعنا»، «صنم»، «هاجر»، «رضوان» و... نیز زنان دیگری هستند که هر کدام بدبختی خاص خود را دارند. «تاج الملوک» در رمان «درخت انجیر معابد» تنها زنی است که جزو طبقه اشراف به حساب می‌آید. هر چند او نیز عاقبت به خیر نمی‌شود و در تنهایی و انزوا از دنیا می‌رود. «زری» و «فرزانه» نیز عاقبت خوشایندی ندارند. «فرزانه» خودکشی می‌کند و «زری» به ازدواجی ناخواسته تن می‌دهد.

#### جایگاه پدران

پدران در داستان‌های «محمود» همواره جایشان خالی است زیرا که یا سال‌ها پیش مرده‌اند یا کشته شده‌اند و یا در سفر هستند. بیشتر اوقات هم اگر از پدران یادی می‌شود به واسطهٔ مرور خاطرات گذشته و یادآوری‌های ذهنی است. در مقابل کارهای غیر اخلاقی برخی فرزندان در آثار «محمود»، واکنشی از سوی پدران مشاهده نمی‌شود. در برابر حضور فعال مادران، پدران منفعل هستند. برای نمونه در رمان «مدار صفر درجه»، «نوروز» - پدر «باران» - سال‌ها قبل در تظاهرات خیابانی کشته شده است و از طریق یادآوری خاطرات گذشته در رمان ظاهر می‌شود. صحنه سوختن کاغذها که به احتمال زیاد اعلامیه هستند، «خاور» - همسر «نوروز» - را به سال‌ها دور می‌برد که «نوروز» درگیر مبارزه‌های سیاسی بوده است. پدر «خالد»، «اوسا حداد»، در رمان «همسایه‌ها» حضور کم‌رنگی دارد و به علت کسادی کار مجبور می‌شود به کویت برود. او فقط در ابتدا و انتهای رمان حضور دارد. در طی فعالیت‌های سیاسی «خالد» و به زندان افتادن‌های او پدرش غایب است. در رمان «داستان یک شهر» حرفی از پدر زده نمی‌شود. در «زمین سوخته» راوی از همهٔ اعضای خانواده صحبت می‌کند جز پدر. مشخص نیست پدر کشته شده یا سرنوشتی دیگر داشته است. پدر «فرامرز» هم در «درخت انجیر معابد» مرده است و مثل بقیهٔ داستان‌ها از طریق مرور خاطرات گذشته، حضوری در رمان می‌یابد. در داستان «بازگشت» از مجموعه «دیدار»، اگرچه پدر «گرشاسب» زنده است ولی حضوری چشمگیر ندارد. پدر «گرشاسب» از کار افتاده و ناتوان است و چون «گرشاسب» نمی‌تواند کاری پیدا کند؛ حرفهای پدر بیشتر او را تحت فشار قرار می‌دهد.

در داستان‌های کوتاه «محمود» نیز، پدران حضور فعالی ندارند و به شکلی گذرا از آن‌ها یاد می‌شود. پدران درگیر مسائل خانواده و به دست آوردن لقمه نانی برای فرزندان هستند. روابط عاطفی که بین شخصیت‌های اصلی با مادران دیده می‌شود، در روابط آنها با پدران وجود ندارد.

#### نتیجه‌گیری

عشق در آثار «محمود» مجالی برای جولان نمی‌یابد و همچون میوه کالی است که پیش از به بار نیشتن با وزش طوفان حوادث از درخت زندگی شخصیت‌های داستان جدا شده و در زیر برگ‌های حسرت و ناکامی مدفون می‌شود. جدایی و حسرت، سرانجام محتوم تمام روابط عاشقانه در آثار «محمود» است. خود نویسنده نیز چنین روابطی را نمی‌پروراند و بدون شاخ و برگ دادن از آن‌ها می‌گذرد. تعدد روابط عاشقانه در آثار «محمود» بسیار کم است و آن‌جا هم که عشقی وجود دارد جای خالی توصیف‌های شایسته و به جا احساس می‌شود. «محمود» عشق را پناهگاهی می‌داند که قهرمانش برای فرار از سختی‌های زندگی به آن پناه می‌برد.

مذهب در آثار «محمود» حضور درخشانی ندارد. شخصیت‌های اصلی آثارش چه در عمل چه در گفتار از مذهب به دورند. فقدان حضور مذهب و نموده‌های آن در آثاری که تصویرگر مبارزات مردم در تاریخ معاصر ایران است، بیشتر احساس می‌شود. مبارزاتی که ریشه در اعتقاد و ایمان و باورهای مذهبی مردم دارند. از طرفی دیگر باورهای مذهبی شخصیت‌های آثار «محمود» معمولاً آمیخته با خرافات است.

بیشترین انتقاد و اعتراضی که منتقدان به آثار «محمود» وارد کرده‌اند، از بعد اخلاقی است. وجود برخی موارد ضد اخلاقی در آثار نویسنده باعث شده تا بعضی منتقدان او را به باد انتقاد گرفته و به جنبه‌های مثبت آثار او کمتر توجه

کنند. منتقدان دیگری نیز وجود چنین مواردی را معلول شرایط خاص روزگار نویسنده می دانند، روزگاری که در آن هیچ مانعی برای بیان چنین مطالبی وجود نداشته است.

برخورد «محمود» با مرگ شخصیت‌هایش بسیار ساده و آرام است. در مرگ آن‌ها به توضیح و تفسیر نمی‌پردازد. با وجود روابط عاطفی، در مرگ عزیزان توصیفی از شیوه و زاری به چشم نمی‌خورد. اوج این بی‌تفاوتی‌ها و برخورد‌های در کمال آرامش را می‌توان در توصیف مرگ دلخراش چند تن از شخصیت‌ها مشاهده کرد. حضور زنان در آثار «محمود»، چشمگیر نیست و به جرأت می‌توان گفت نویسنده در این زمینه کوتاهی کرده است. به ویژه در ابعاد سیاسی، اجتماعی و مبارزاتی این نقصان بیشتر احساس می‌شود. زنان را در آثار «محمود» می‌توان در یکی از گروه‌های مادران رنج‌دیده، زنان بدکاره، معشوقه‌ها، زنان مبارز و زنان معمولی قرار داد. زندگی زنان در آثار «محمود» با رنج و سختی و بدبختی گره خورده است. زنان اولین قربانیان شرایط بیمار و نامساعد جامعه هستند و آثار «محمود» از جمله آثاری است که به وضوح این مطلب را نشان می‌دهند. مادران آثار «محمود» هیچ‌گاه لب به شکایت نمی‌کشایند و همواره تسلیم شرایط اجتماع می‌شوند. استواری و مناعت طبع و ویژگی بارز آنان است و اگر لازم باشد، با چنگ و دندان از خانواده حمایت می‌کنند. زنان روسپی و بدکاره هم یا قربانی شرایط اجتماع شده‌اند و یا در دام هرزگی خود افتاده‌اند. آن‌ها همواره در انتظار دستی هستند تا برای نجات به سویشان دراز شود ولی هیچ‌گاه به آرزویشان نمی‌رسند. معشوقه‌ها نیز بی‌نصیب از قربانی شدن نیستند. فاصله‌های طبقاتی و اجتماعی و دنیای سیاست و مبارزه، عشق‌ها را به ناکامی می‌کشاند. معشوقه‌ها همواره پناهگاهی برای تحمل سختی‌ها هستند. هر چند پایان تمامی این عشق‌ها جدایی است. زنان معمولی نیز در آثار محمود اغلب از طبقات پایین اجتماع می‌باشند و مدام با بدبختی‌ها دست به گریبان هستند.

پدران در آثار «محمود» حضوری کم‌رنگ دارند. مادران فعال‌تر از پدران ظاهر می‌شوند. پدر خانواده به دلایل مختلفی از جمله مرگ، سفر و... جایی در داستان‌های نویسنده ندارد. اگر هم اشاره‌ای به آن‌ها می‌شود، بسیار گذراست. بسیاری از پدران از طریق یادآوری خاطرات گذشته وارد فضای داستان می‌شوند. به طور کلی می‌توان گفت، پدران هیچ‌گاه نقش محوری در آثار «محمود» ندارند.

#### فهرست منابع

اجاکیانس، آناهید؛ نقد مجموعه آثار داستانی اسماعیل فصیح (و چند داستان از احمد محمود، زویا پیرزاد و...)، تهران: چ ۱، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۸۶.

پویان، مجید؛ «بررسی جایگاه زنان در داستان‌های کوتاه احمد محمود»؛ مطالعات اجتماعی روان‌شناختی زنان، سال ۸، ش ۳، ۱۳۸۹؛ ۳۹ - ۵۸.

زنوری جلالی، فیروز؛ باران بر زمین سوخته (تحلیل و نقد رمان‌های احمد محمود)، چ ۱، تهران: تندیس، ۱۳۸۶.

گلستان، لیلی؛ حکایت حال (گفتگو با احمد محمود)، چ ۱، تهران: مهناز، ۱۳۷۴.

محمود، احمد؛ از مسافر تا تب خال، چ ۲، تهران: معین، ۱۳۷۷.

\_\_\_\_\_؛ داستان یک شهر، چ ۵، تهران: معین، ۱۳۸۱.

\_\_\_\_\_؛ درخت انجیر معابد، چ ۲، تهران: معین، ۱۳۷۹.

\_\_\_\_\_؛ دیدار، چ ۲، تهران: نشر نو، ۱۳۶۹.

\_\_\_\_\_؛ زمین سوخته، چ ۶، تهران: معین، ۱۳۸۲.

\_\_\_\_\_؛ غریبه‌ها و پسرک بومی، چ ۲، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴.

\_\_\_\_\_؛ قصه آشنا، چ ۱، تهران: معین، ۱۳۷۰.

\_\_\_\_\_؛ مدار صفر درجه، چ ۵، تهران: معین، ۱۳۸۱.

\_\_\_\_\_؛ همسایه‌ها، چ ۱، تهران: به نگار، ۱۳۸۳.

مؤسسه فرهنگی قدر ولایت؛ جای پای گرد باد (بررسی پدیده مذهب گریزی و اخلاق ستیزی در داستان‌نویسی معاصر ایران)، ج ۳ و ۴، چ ۶، تهران: مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۸۲.

ورجانی، حسین؛ داستان سرو (مجموعه داستان و مقالات)، تهران: چ ۱، ارژنگ، ۱۳۸۸.

